



افسانه جوانمرد قصاب

در ولسوالی بلخ شریف زیارت وجود دارد که مردم آنرا بنام جوانمرد قصاب میگویند. در کنار این زیارت درخت خشکیده مملو از هزاران میخ وجود دارد. طوریکه مردم زمانیکه دندان درد میشوند غرض آرام ساختن درد در درخت میخ را می کوبند بدین ترتیب روحاً تلقین میشوند که درد دندان شان کم میشود. بنده خواستم تحقیقات در مورد شخصیت این نام جستجو کنم طی جستجو که نمودم زیارت و نام محلات بنام جوانمرد قصاب مانند چهل دختران در تمامی کشور های اسلامی و غیر اسلامی وجود دارد. محلات زیارتها و کوچه ها در افغانستان ایران تاجکستان ازبکستان آذر بایجان ترکیه کشورهای عربی الی فلسطین وجود دارد. که در زبان دری اگر ترجمه شود همانا جوانمرد قصاب معنی می دهد. در مورد لازم است تحقیقات وسیع صورت گیرد تا ریشه دریافته شود که از کجا منشع گرفته است. در سال ۴۰ هجری شمسی ۵۰۰۰۰ فامیل اعراب به بلخ ناقل میشوند. امکان آن می رود که این ناقلین چنین زیارت را بنا نموده باشند. زیرا اعراب در هر جای که ناقل می شدند داستان های خود را حلال و بقیه را حرام می دانستن مانند قصه لیلی و مجنون شریین فرهادیوسف زلیخا و غیره. افغانها که تازه مسلمان شده بودند همین تصور را می کردند حتی اعراب را دست بوسی و می پرستیدند. قصه جوانمرد قصاب یک داستان از جوانمردی یک عرب یا یک انسان است که سالها قبل رخ داده است. اصل داستان گم بوده ولی روایات زیادی وجود دارد.

داستان جوانمرد قصاب در بلخ شریف

گویند در زمانهای قدیم در زمانیکه مردم به دین اسلام مشرف می شدند. یک پسر پادشاه و یک پسر وزیر زمانیکه اسلام را در کتاب تورات و انجیل مطالعه نموده بودند به دین اسلام رو آوردند. زمانیکه پادشاه از مشرف شدن پسرانش خبر شدند خیلی به غضب شده پسران را نزد خواسته از آنها خواستن از چنین دین ابا و رزند ولی پسران نپذیرفتند بلاخره پادشاه بینی و وزیر گوش پسران را قطع نموده در گردن شان آویزان نموده از شهر بیرون کردند.

پسران زمانیکه در چنین حالت گرفتار شدند تصمیم گرفتند به شهر مدینه روند تا از شر کفار خلاص شوند. همین بود آنها نزد ممدن (ص) رفته و قصه را نمودند. محمد (ص) برای

ایندو گفتند شما خوب کردین که این جا آمدین برای انتقام چنین عمل علی و یارانش انتقام شما را خواهد گرفت. علی یا شاه اولیا نزد خداوند دعا وزاری میکند تا بینی پسر شاه و گوش پسر وزیر را دوباره دهد خداوند استدعا علی را پذیرفت آن دو شفا یافتن. علی در زمان خلافت خود شخص را بنام ابو الشعشا مولی بن معمر یا (قمبر) را توظیف می کند که به این محل اسلام را پیاده نماید. قمبر که با تبرزنی مهارت داشت با لشکر خود به بلخ آمده در محل بنام سمرقندیان لنگر می اندازند که در افغانستان مردم تبرقمبر را بنام تبر زین بابای قمبر می شناسند. گویند در شهر بلخ به تعدادی کم مسلمان شده بودند بقیه همه یهود و زردشتی بودند. قمبر از پسر پادشاه و وزیر سوال می کند که چاشت برای شما چه پخته کنیم پس از جنجال پسر وزیر شور با فرمایش می دهد.

قمبر خودش در شهر دنبال قصاب می گردد که مسلمان باشد درین شهر قصاب زیاد بود ولی مسلمان نبوده گوشتهای خوک خرس و غیره را نیز می روختند. تا آنکه به قصاب برخورد نمود که نامش عبدالله و ترازو کارد و کاردانش از طلا بود در قصابی اش بجز گوشت گوسفند بز و گاو دیگر گوشتها نبود. قمبر مقدار از سکه عربی که در آن کلمه نوشته شده بود به قصاب داده از قصاب مقداری گوشت می خرد وقتی به لنگرگاه می آید بیادش می آید تا قصاب را امتحان کند. قمبر از قصاب هفت بار گوشت گرفته سپس آنرا بخاک مالیده و واپس به قصاب می دهد. قصاب زمانی که پول عربی را دید دفعتاً آنرا تعویض نموده بگردن آویزان می نمایند. هر بار که قمبر می آید گوشت خوب می طلبد قصاب گوشت می دهد. در بار هفتم قمبر به قصاب می گوید برادر گوشتهای خودت همه خراب شده اند پول را از قصاب می طلبد قصاب دخل را نشان می دهد که هیچ پولی در دخل نیست خود را به تقدیر می سپارد گویند زمانیکه قمبر تبرزین را بلند می کند تا به فرق قصاب زند مولی علی درینوقت حاضر میشود دامن قمبر را از سکه طلا پر می کند.

خداوند که چنین بنده را می بیند یک ملایک را به لباس ملنگ روان می کند تا از قصاب امتحان گیرد. گویند ۷ پسر این قصاب را یهودیان سر بریده پسر هشتم را یک یهودی در زیر زمین درس تورات می داد و از قصاب مقدار زیاد سکه طلا را باج می گیرد. بلاخره فرستاده علی آنرا تعلیمات اسلام داده تلاوت قرآن را یاد می دهد. آن پسر قرآن را طوری می خواند که پر پرندگان در هوا می تكد. ملنگ دروازه قصاب را دق الباب نموده از قصاب تقاضا می کند که بنام خداوند تعالی خون گردن پسر شما ضرورت است. ملنگ کاسه را پیش کش می کند. قصاب بدون درنگ از خانم خود سوال می کند که بنام خدا خون پسر ما ضرورت است، خانم جواب مثبت داده قصاب رگ پیش روی پسر را بریده کاسه را پر از خون نموده میخواد به ملنگ دهد. ولی در دروازه هیچ کس را نمی بیند. قصاب به حیرت می افتد وقتی دوباره به خانه می آید پسر خود را سالم می یابد. گوی هیچ

گپی نشده است. قصاب نماز دعا به خداوند نموده از خداوند میخواهد به من قوتی ده که در هیچ امتحانی ناکام نمانم. ملایک نزد خداوند آمده می گوید در دنیا بنده دارید که خود را فدای شما می کند. سپس قمبر به شهر حمله نموده تمام شهر را مسلمان می سازد. قصاب در نیم ساعت به هزاران لشکر اسلام گوشت تهیه نموده آنرا پخت و پز می نماید. رمانیکه لشکر اسلام دو باره به کشور شان میروند. عبدالله قصاب را والی بلخ مقرر نموده نام آنرا جوانمرد قصاب (جزار الشاب) نام گذاشتن نام پسرش ابوحسن بود نامش را جانباز ولی بلاگردان می گذارد.

مشابه به قصه جوانمرد قصاب داستان در مورد موسی کلیم اله وجود دارد که ذیلاً نگاشته میشود.

گویند موسی کلیم اله با خداوند (ج) صحبت مینمود. از خداوند تقاضا جنت نمود خداوند استدعا او را پذیرفت و پس از چندی از خداوند تقاضا کرد که در جنت یار او کی است. خداوند به جوابش گفت که یار تو یک قصاب است که در شهر شماندگی میکند. حضرت موسی(ص) رفت در دکان قصاب تا قصاب را مشاهده کند که چه خصوصیات دارد که با موسی یار جنت میباشد. حضرت موسی غرض اینکه با قصاب مکالمه را آغاز نماید خواست مقدار گوشت را بخرد. برای قصاب پول داد تا مقدار گوشت برایش بدهد. قصاب از موسی کلیم اله سوال نمود از کجای گوسفند گوشت میخواهی. موسی هر جای را که گفت قصاب مقداری داد. بالاخره موسی ازش سوال نمود که در تو چه حکمت است که اینقدر خوب و مهربان هستی. قصاب موسی کلیم اله را به خانه خود برد و هر دو داخل خانه شدند. زمانی که موسی داخل خانه میشود در قسمت مابین اطاق یک سبد را مشاهده می کند. قصاب پیش می رود سبد را پائین می کند مشاهده می کند که در سبد پیر زنی نشسته است. موسی سوال می کند که این کی است؟

قصاب در جواب میگوید مادرم است. قصاب سپس برای مادر خود نان می دهد آب دهد لباسش را تبدیل می کند تمام خدمات را برای مادر می کند. موسی کلیم اله متحیر می ماند قصاب پس از چندی مادر را دوباره در سبد میگذارد با موسی از خانه خارج میشود. پیر زن چیزی میگوید موسی از قصاب پرسان می کند که مادرت چه گفت؟ قصاب میگوید مادرم گفت برو بچیم جاییت در جنت با موسی یکجا باشد. موسی درک می کند که حکمت قصاب در دعا مادر بوده است. مردم پس از مرگ قصاب محل دفن او را زیارت ساختند. زیرا احساس مینمودند که او نزدیک بخداوند میباشد.

افسانه دیگر از جوانمرد قصاب

کنیزکی از قصاب جوان گوشت خواست، اما به هر گوشتی که جوانمرد به او می داد، راضی نمی شد. جوانمرد خشمگین شد و پول او را پس داد. کنیزک که از ملامت و آزار

آقای خود می‌ترسید، گریه آغاز کرد. تصادفاً علی بن ابی‌طالب که از آنجا می‌گذشت مشکل کنیز را دریافت و به جوانمرد گفت که به کنیز گوشت بدهد. جوانمرد که علی را نمی‌شناخت، دست خود را به علامت امتناع از قبول فرمان آن حضرت تکان داد و نی گفت. پس از آنکه حضرت رفت. شاگرد به جوانمرد قصاب گفت: «تو شاه مردان را نشناختی؟» جوانمرد به حیرت ماند و دفعه‌ای دو چشم خود را با کارد بیرون آورد و دست خود را با ساطور از تن جدا کرد و به شاگرد گفت که او را نزد علی علیه‌السلام ببرد. حضرت علی فرمود چشمان و دست وی را در جای که بود بگذارید، سپس فاتحه‌ای خواند و دوباره چشمان و دست جوانمرد قصاب جور شد.

در برخی آثار کهن جغرافیایی و تاریخی نیز از مقبره جوانمرد قصاب یاد شده است و این گمان را پدیدمی‌آورد که شاید جوانمرد قصاب شخصیت تاریخی ناشناخته‌ای باشد.

مقبره جوانمرد قصاب در بلخ

در افغانستان قصابان جوانمرد قصاب را پیر می‌دانند. گویند این قصاب ۱۰۰ گوسفند را با یک کارد در یک بار می‌کشته است. در شبهای جمعه به نام او خیراتهای می‌نمایند و تقاضای خیر و برکت می‌نمایند. در زیارت جوانمرد قصاب در ولسوالی بلخ چندین نوشته بنظر می‌خورد در یکطرف نام زیارت نوشته شده در طرف دیگر در یک لوحه نوشته شده است. شیخ عین‌الدین قصاب «قدس الله تعالی» با تخلص عبدالله و مشهور به جوانمرد قصاب می‌باشد. پساوند الدین را زیاده غوریان (شنسبیان) استعمال مینمودند. که مصادف میشود با سالهای ۴۰-۳۰ هجری شمسی.

«در لوحه‌ی کنار این مزار همچنان آمده است با وجود آن‌که با قاضی حمیدالدین در فرقه‌های مختلف تصوف مشرف گشته اما هیچ وقت پیشه‌ی قصابی را رها نکرده است، و مردم نیز به بهانه گوشت گرفتن، شرف ملاقات وی را بدست می‌آوردند. در این لوحه آمده است: (جمع کثیری برای میسر شدن نظری به بهانه گرفتن گوشت به همان قصابی می‌رفتند، نظر قبول می‌یافتند و از مستعدان می‌گردیدند و اگر کسی از روی اخلاص به تمنای مطلبی به خدمتش می‌آمدند، به مطلب و مقصود خود می‌رسیدند» پس از مرگ وی محل اینها زیارت شده است.





روایات دیگری است که جوانمرد قصاب یکی از یاران حضرت علی بوده است. این قصاب مرد دلیر بود که در فتوحات اسلام در خط مقدم می جنگید. زمانی که اعراب در بلخ حمله می کنند او درین جنگ به شهادت میرسد. مسلمانان از مقبره او زیارت می سازند. پس از مرگ وی قصابان و مردم محلات زیاد را در قلمرو اعراب به نام وی ارج گذاری می نمایند.